

سوره ی انفطار (۸۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره ی «انفطار»، مانند سوره ی «انشقاق»، از نظر نحوی در باب انفعال است که از فعل پذیری نسبت به واقعه ای در آینده خبر می دهد. در سوره ی «انشقاق» خبر از مُنشق ، جدا و منفصل شدن خورشید و زمین و ستارگان از مجموعه ای می دهد که به آن تعلق دارند. یعنی تحقق یافتن و رسیدن به مرحله ی نهایی پدیده ای در آسمان و سپس جدا شدن آن؛ فی المثل میوه ای که بر درخت می رسد، وقتی کاملاً سنگین شد و به مرحله ی پایانی رشد خود برسد، از شاخه جدا می شود و می افتد. جهان پیرامون ما نیز، زمانی که همه ی ظرفیت های خود را پُر کرد و هر مستعدی را به آنچه که باید برساند و هر قوه ای را به فعلیت بوساند، از آنچه به آن متصل است جدا می شود؛ مثل همان جنین در رحم که وقتی رسید و کامل شد، از رحم خارج و جدا می شود. انسان هم مشمول همین قاعده ی کلی است و وقتی در دنیا به مرحله ی پایانی رشد و تحول خود رسید، پله پله به مراحل بعدی منتقل می شود و سرانجام، چگونگی اعمال و کردارها، که در وجودش ثبت و ضبط شده، سرنوشتش را رقم می زنند.

در سوره ی «انشقاق» تعبیرات این گونه بود: **فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ**^۱. یا: **كِتَابُهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ**^۲. در این سوره هم به همان مطلب از زاویه ی دیگر پرداخته شده است. ممکن است سؤال شود که چرا در سوره های نخستین قرآن عمدتاً سخن از عذاب الهی است. شاید ۹۰٪ تا ۹۵٪ آیات نازل شده در سال های نخستین بعثت راجع به قیامت است. یعنی درباره ی چیزی که اصلاً برای اعراب جاهلیت مطرح نبوده است. یعنی نامأنوس ترین و بیگانه ترین مفاهیمی که هیچ ربطی به اشتغالات ذهنی اعراب و علایقشان نداشته است. و این خود گواه روشنی است بر حقانیت پیامبر. زیرا اگر کسی به قصد دست پیدا کردن به

۱. انشقاق (۸۴) / ۷.

۲. انشقاق (۸۴) / ۱۰.

قدرت بخواهد تحولاتی در جامعه ایجاد کند، از چیزهایی سخن به میان می‌آورد که برای مردمش مطرح است و به آن توجه و اشتیاق دارند. ولی قرآن در آغاز نزول، از مسائلی سخن گفته که برای مردم آن موقع که هیچ، بلکه برای مردم امروز نیز چندان مطرح نیست. مانند خبر از تحولاتی که در آینده در خورشید و ماه و ستارگان اتفاق می‌افتد و تغییرات شگفتی که در دریاها و کوه‌ها و ستارگان حاصل می‌شود. مردم آن روزگار اصلاً به این چیزها توجه نداشتند، آن هم مردم جامعه‌ای عقب‌افتاده و ناآگاه که از سواد و مدنیت محروم بودند. و این خود از شگفتی‌های قرآن است و به روشنی دلالت دارد که پیغمبر این حرف‌ها را از خود نگفته است تا طرفدار جمع کند. این سؤال که چرا پیامبر در اوایل بعثت از چیزهایی سخن می‌گوید که برای مردم بسیار غریبه و مبهم است و نه تنها با اطلاعات و درک و دانش زمانه او نمی‌خواند، بلکه با تصورات و تمایلات مردم زمان هم سازگار نیست، نشان می‌دهد که این سخنان از ذهن پیامبر ترواش نکرده و از منشأ و مبدأ بالاتری است و اولویت مسائل با آنچه ما امروز می‌اندیشیم، به کلی مغایر است.

اما چرا قرآن با یادآوری آخرت شروع شده؟ درحالی‌که قاعدتاً باید با اثبات خدا شروع می‌شد. ۹۵٪ آیات آغازین قرآن مربوط به قیامت است. تازه، بعد از آن هم به توحید و وحدانیت خدا پرداخته، بلکه به سراغ تاریخ و داستان انبیاء آمده است. از سال دهم به بعد است که کم‌کم بحث توحید و صفات الهی و احکام و مسائل مربوط به آن مطرح می‌شود که سال‌های آخر بعثت است. یعنی چیزی که به این اندازه ما به آن چسبیده‌ایم و فکر می‌کنیم که دین یعنی همین فقه و احکام و مسائل روینایی یا شریعت، در سال‌های بیست و دوم، بیست و سوم، یعنی سال‌های آخر، از آنها سخن به میان آورده شده است. اول سخن از قیامت است. فکر می‌کنید چرا؟ ببینید این یک قاعده‌ای است که تا ذهن آدم از عصر و زمان خود آزاد نشود، نمی‌تواند مسائل تازه را درک کند. اگر کسی فکر کند که فقط زندگی در همین دنیا است، همین چند صبحی که می‌گذراند و همین لذات و تمتعی که از دنیا می‌برد، و بعد که سرش را زمین گذاشت، نیست و نابود می‌شود، اصلاً نمی‌تواند با او درباره‌ی آینده، و درباره‌ی حساب و کتاب داشتن دنیا و نقش عمل انسان در سرنوشت آینده صحبت کرد. باید اول نگاه انسان تغییر کند و بداند که مسافر ابدیت است و زندگی به همین حیات و جهان مادی خلاصه نشده و آینده‌ای بی‌نهایت در پیش دارد. وقتی آدم چشمش باز و افق دیدش گسترده‌تر شود و مسائل را به‌گونه‌ی دیگر ببیند، آن وقت است که می‌شود با او درباره‌ی این مسائل حرف زد، و گرنه اصلاً ممکن نیست.

شما وقتی سوار هواپیما می‌شوید و از فراز آسمان شهر را می‌بینید، نسبت به وقتی که در خیابان‌های شهر حرکت می‌کنید دید دیگری پیدا می‌کنید. آدم همیشه از افق بالاتر مسائل را بهتر می‌تواند ببیند و جمع‌بندی بکند. قرآن هم اول افق‌ها را تغییر می‌دهد و نگاه انسان را به بالا متوجه می‌سازد. بنابراین ابتدا ذهن‌ها را از آنچه به آن معتادند منصرف می‌کند. همچنانکه در بعضی فیلم‌ها کارگردان در همان ابتدا آنچنان چرت بیننده را با

صحنه ای تکان دهنده پاره می کند تا حواسش را از آنچه در محیط کار به آن مشغول بوده متوجهی فیلم سازد. بنابراین وقتی کسی ناگهان خبر مهمی بشنود، یکباره با همه‌ی آنچه بنا با آنها سر و کار دارد و مشغول آنهاست قطع رابطه می کند. با خبر قیامت قرآن هم گویی یک مرتبه انفجاری در ذهن درمی گیرد و همه‌ی حواس را متوجه عظمت آن می کند و سپس، آرام آرام سخن از آینده و آیات قیامت، به تاریخ و داستان خلقت انسان و قصص انبیای پیشین منتقل می شود. به این ترتیب، ذهن آدمی را از گذشته‌ی بسیار دور، به آینده‌ی او سیر می دهد که ببین، به کجا رهسپاری و توجه داشته باش که از کجا آمده‌ای و نسل های گذشته‌ی تو چه تجربیاتی کرده اند. یعنی تو پیشینه‌ی تاریخی عظیمی داری و با کوله‌باری از تجربه و عمل پیشینیان حرکت می کنی. بعد که انسان از گذشته و آینده اش با خبر شد، آن وقت می گوید اکنون بدان که جهان خدایی دارد و او یکی است. و بعد اخلاقیات و شریعات و مسائل دیگر را پیش می کشد. در کتاب *سیر تحول قرآن* منحنی هایی رسم شده است که نحوه‌ی طرح و ترتیب موضوعات قرآن را نشان می دهد. خیلی جالب است که می بینیم قرآن اول با چه موضوعاتی شروع شده و مرتبه بندی و زمان بندی آنها چگونه است و اوج قله‌ی هر موضوعی در کجاست و حداکثر تمرکز و توجه قرآن در زمان های گوناگون روی چه موضوعاتی بوده و بعد چه طور آنها کمرنگ شده اند. این منحنی ها بسیار روشنگر است و نکات مهمی را تبیین می کند.

خوب، در این سوره از مطلبی سخن رفته است که خیلی فراتر از مسائل زندگی ما و کار و بار هر روزی ماست. سخن از «انفطار» آسمان است: **إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ**. چهار آیه‌ی نخستین سوره با «إِذَا» شروع می شود. «إِذَا»، یعنی آن گاه که. یا زمانی خواهد آمد که ... **انْفَطَرَتْ**. «انفطار» باب انفعال «فطر» است. و فطر یعنی شکافتن، پدید آوردن و گشایش. در عید «فطر» هم گویی پرده‌ای پاره می شود و آدم وارد ماه و محیط تازه دیگری می شود. حافظ می گوید:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

این شکافتن سقف فلک و طرحی نو در انداختن همان «انفطار» است. **إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ**. آن گاه که آسمان بشکافد و پاره و از هم گسسته شود. آسمان ما اکنون یکپارچه است و همه چیز آن در سر جای خود قرار دارد؛ ماه و خورشید در مدار خودشان حرکت می کنند و تمام ستارگان در جایگاه خودشان مستقرند و همه‌ی طبقات جوّ بالای زمین در قرارگاهی جای دارند؛ نظم حیرت آوری بر سراسر جهان حاکم است؛ ولی زمانی خواهد آمد که اینها همه به هم می خورد و جوّ زمین از میان می رود و در هم می ریزد. اتمسفر زیر و زبر می شود و آسمان بالای سر ما و کل کهکشان ما دستخوش دگرگونی عظیمی می گردد.

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ. آن گاه که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند. «کواکب» جمع «کوکب» به معنی ستاره‌ی درخشان است. این ستاره ها بعضی سرد یعنی تاریک و

خاموش‌اند، ولی بعضی دیگر، مثل خورشید، در حال فعالیت هستند. به این ستاره‌ها «کوکب» می‌گویند. کواکب ستاره‌هایی‌اند دایم در حال تَلَلُّو و درخشندگی و پرتوافکنی. اِنْتَثَرْتُ این جمله هم باب انفعال «نثر» است. «نثر» یعنی پراکنده شدن و پراکندن. مثل گردنبدن مرواریدی که رشته‌ی آن پاره شود و همه‌ی دانه‌هایش به زمین بریزد و به هر سو پراکنده شود. در عالم کهکشان‌ها این رشته کدام است؟ جاذبه. همان نیرویی که مانند نخ این ستارگان مرواریدگون را به هم مرتبط و متصل کرده است. وقتی این جاذبه و نظم و تعادلی که در جهان برقرار است و همه چیز را در جای خود نگه داشته در هم ریزد، آن وقت معلوم نیست که زمین و آسمان به کجا خواهند رفت و چه خواهند شد. به هر حال، در این تردید نیست که این سلسله‌های ارتباطی، که آسمان و نجوم را نگه داشته، روزی گسیخته خواهد شد. و این اتفاق ظاهراً در مقیاسی فراتر از منظومه‌ی شمسی ما رخ خواهد داد. در سوره‌ی قیلی، «تکویر» گفت: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. زمانی که خورشید در هم بیچید و کدر شود. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. و زمانی که ستارگان تیره شوند و کوه‌ها روان گردند. که همه ظاهراً در حدود و محدوده‌ی جهان زمینی ماست، ولی اینجا ظاهراً سخن از رویدادی در مقیاس بالاتر است، حتی بالاتر از منظومه‌ی شمسی ما و شاید در یکی از شاخه‌های کهکشانی باشد.

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ. و آن‌گاه که دریاها فُجِّرَتْ. یعنی شکافته شدن. بعضی‌ها نوشته‌اند که منظور این است که سدها و مانع‌هایی که در برابر دریاهاست شکافته می‌شود و آب دریاها به هم می‌پیوندند و در هم روان می‌شود. یعنی همه‌ی زمین را آب فرا می‌گیرد. ولی با توجه به اینکه قرآن در سوره‌ی قبل می‌گوید: وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ. ^۱ آن‌گاه که دریاها به جوش آیند و مشتعل شوند، منظور را باید چیز دیگری دانست. تعجب‌آور این است که معمولاً آب آتش را خاموش می‌کند، پس چه‌گونه ممکن است که دریاها مشتعل شوند؟ فُجِّرَتْ از همان ماده و ریشه‌ی «انفجار» است. بنا براین، به پدیده‌ای خاص اشاره دارد. چون آب از هیدروژن و اکسیژن تشکیل شده و هر دوی این گازها به شدت قابلیت اشتعال دارند و اکسیژن اصلاً عامل اشتعال است، هیدروژن هم همین‌طور. پس، وقتی که درجه‌ی حرارت فوق‌العاده بالا برود، چه بر اثر آتشفشان‌ها یا بر اثر مثلاً نزدیک شدن خورشید به زمین یا هر چیز دیگر، این ترکیب از هم باز می‌شود و آب دیگر به صورت H₂O باقی نخواهد ماند. اساساً وقتی عناصر از هم جدا می‌شوند هر کدام خاصیت خود را دارند. درست مثل بنزین یا گاز مایع که اگر حرارت به آنها برسد منفجر می‌شوند. آب هم در آن شرایط به همین سان خاصیت مشتعل و بدل به ماده‌ی انفجاری خواهد شد. براین اساس، می‌توان گفت که این اتفاقات خیلی طبیعی است و از نظر فیزیکی و شیمیایی قابل توجیه است.

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. آن‌گاه که «قبور» زیر و رو و برانگیخته شوند. بعضی از مفسران «قبور» را به معنای همین گورهای متعارف گرفته‌اند. درحالی‌که گورها پیش از قیامت

زیر و زبر می شوند. از قبور مردگان بعد از مثلاً صد سال یا دویست سال اصلاً چیزی باقی نمی ماند و تماماً با فرسایش خاک و عوامل دیگر از بین می روند. پس قبردایمی نیست. قبر پیشینیان ما حالا کجاست؟ ما حداکثر قبر دو-سه نسل قبل را می توانیم ببینیم. آن قدر تحولات طبیعی اتفاق می افتد که اثری از گورها به جا نمی ماند. تازه، جسد های بسیاری از انسان ها اصلاً در قبر قرار ندارند؛ چون یا به آتش سوخته و خاکستر می شوند، یا در خشکی ها و دریاها طعمه می شوند یا می پوسند و از میان می روند. کلمه ی «قبر» در اصل به معنای هر چیز پنهان و مستور و مخفی است. و این معلوم می کند که تمام نهفته ها و پنهان ها و اسرار در آن زمان بر ملا و آشکار می شود. شبیه این معنی در جای دیگر قرآن هم آمده است: **إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا. وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا**.^۱ یعنی زمانی که، بر اثر آن زلزله ی بزرگ، زمین «ثقل» هایش را بیرون می ریزد که باز بعضی ها آن را هم به معنای ظاهری گرفته اند، ولی منظور این است که همه آنچه پنهانی و درونی است فاش و آشکار خواهد گشت که از آگاه شده انسان از گذشته ی خود خبر می دهد.

این چهار **"إِذَا"** در آغاز این چهار آیه، تماماً از «زمان» و «موقع» و «وقت» ی خبر می دهد که در نهایت: **عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ**. آدمی به حقیقت آنچه کرده است، آنچه از پیش فرستاده و آنچه واپس نهاده است، بینا می شود. انسان این را خواهد فهمید. نمی گوید که کسی به او خواهد گفت و آگاهش خواهد کرد. نه، خودش به حقیقت پی خواهد برد. یعنی مجموعه ی عوامل و جریان های طبیعی امور به گونه ای است که انسان خود چشمش به روی حقایق باز می شود. و بعد **نَفْسٌ** یعنی همه ی انسان ها. هر کسی آن زمان درک می کند که **مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ**. چه پیش فرستاده و چه واپس گذاشته یا باز گذاشته است، یعنی آنچه به تأخیر فرستاده و آنچه از پیش یا جلوتر فرستاده است. ما انسان ها هر کدام عمر مشخصی داریم و در زمان حیات اعمالی از نیک و بد انجام می دهیم. اینها همان هاست که از پیش فرستاده ایم؛ در زمان حیاتمان فرستاده ایم. تعبیر «فرستادن» کنایه است از ثبت و ضبط شدن کارهای ما. مثل نمره هایی که محصل تا مقطعی گرفته ولی پرونده اش هنوز بسته نشده است. پرونده ی انسان هم تا قیامت همچنان باز است. چرا؟ چون کارهای بد یا خوب ما آثارش به طور زنجیره ای تا قیامت ادامه دارد. مثل فرزند صالح که نتیجه ی وجودی انسان است؛ یا ساختن مسجد و مدرسه و بیمارستان و از این قبیل کارهای عام المنفعه. اینها همه می تواند مصادیق **مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ** به شمار آید. ولی هر تأثیر بد یا خوبی گذاشتن هم از مصادیق بارز و مهم آن است.

آدم اگر تأثیر اجتماعی خوب یا بدی در جامعه گذاشته باشد، مثلاً فرض کنید کتاب خوبی بنویسد، کسانی را تعلیم بدهد و شاگردانی پرورش دهد، اثرش فوری تمام نمی شود و باقی می ماند. ما همه دائماً داریم در یکدیگر تأثیر می گذاریم. و تأثیری که از هم می گیریم سازنده ی شخصیت ماست. شخصیت هر کدام از ما بر روی دیگری اثر می گذارد. ممکن

است بنده یک در میلیون در شما اثر خوب یا بد داشته باشیم، ولی بالاخره اثر دارم، هر چند اندک و ناچیز. و مجموعه‌ی همین تأثیرات است که به صورت زنجیره‌ای منتقل می‌شود و ادامه می‌یابد. و اینها همان است که با تأخیر به آخرت فرستاده می‌شود. مثلاً رفتار ما ایرانی‌ها و فرهنگ ما تأثیراتی هم روی ما و هم روی دیگر افراد دارد. ما طوری هستیم و امریکایی‌ها طور دیگر. به بد بودن یا خوب بودن آن کاری ندارم، مقصودم فرهنگ است. خوب، این فرهنگ ما از کجا آمده؟ این فرهنگ میراث آبا و اجداد ماست. پس آباء و اجداد ما در امروز ما مؤثرند و مسئول. ما اگر رفتار خوب یا بدی داریم، از پدرانمان و نسل‌های پیشین آموخته‌ایم. آنها در ما اثر داشته‌اند. انسان‌ها همه همین‌طور به یکدیگر پیوند دارند. ما در آخرت پی می‌بریم که چه قدر مسئولیت سنگینی داشته‌ایم. ما فکر می‌کنیم که زندگی هر یک از ما مربوط به شخص خودمان است و به دیگران ارتباطی ندارد. در حالی که آثار اعمال ما بسیار گسترده است. مانند حلقه‌های موجی که با سنگی که در آب افکنده می‌شود بر سطح آب پدید می‌آید.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمُ . حال که قرار است چنین تحولات عظیمی در آستانه‌ی قیامت رخ دهد و همه چیز زیر و زبر شود و نهفته‌ها برملا گردد و هر کسی باطن اعمال خود را بداند، پس ای انسان چرا در خوابی؟ از چه فریب خورده‌ای؟ چه چیز تو را به ربّ کریمت مغرور کرده است؟ مغرور شدن یعنی غافل شدن، یعنی جایی که آدم باید بیدار باشد چرت بزند؛ جایی که باید هوشیار باشد غفلت کند. در اینجا نمی‌گوید «ما غرّبک بالله»، بلکه بر ربّک. «ربّ» در واقع صفتی از خداست که تدبیر کننده است و جهان را اداره می‌کند؛ نظام دهنده‌ی جهان هستی است. تو از چه مغروری؟ چه‌طور از این واقعه بیم نداری؟

«ربّ» را با صفت «کریم» آورده است تا بگوید اگر جهان همین باشد که بخورید و بخواهید و با مردنتان هم تمام شود، خلاف کرامت و حکمت است. اگر جهان چنین باشد، جا دارد که آدم خودکشی کند. اما جهان به عبث آفریده نشده و بر وفق حکمتی پدید آمده و ادامه دارد و از گذشته‌ای بسیار دور تا بی‌نهایت می‌رود، تا ربّ کریم هر ظرفیتی را پُر کند و هر استعدادی که به هر کسی و هر چیزی داده به فعلیت برسد. در وجود انسان هر استعدادی که هست باید به تحقق برسد. این کرامت بزرگی است که خداوند به همه‌ی ما فرصت رشد و کمال داده است. پس، پروردگار یکتا جهان را با «کرامت» تدبیر می‌کند. کریم بودن یعنی بخشنده و مهربان و عزیز بودن. صفتی است که به کسی که در قیاس با دیگران موضع برتر دارد نسبت می‌دهند. مثلاً مدیر اداره یا کارخانه اگر بخواهد کارکنان و کارگران را از هر جهت رشد دهد و تعالی بخشد، این کرامت بزرگی است که به آنها می‌کند، مدیر و اداره‌ی کننده‌ی «کریم» از کارمندانش فقط کار نمی‌کشد و تا منافعتش در خطر افتاد اخراجشان نمی‌کند.

آن رب کریم کیست؟ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ. فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ . کسی که خَلَقَكَ، این مرحله‌ی اول است: تو را آفرید. آفرینش گام نخست است. یعنی ماده‌ی مستعدی

که خدا به آن جان و حیات داد. اما این خلقت که حیات آدمی با آن پا گرفت، در همان جایی که بود متوقف نشد: **فَسَوَّاهُ**، پس راست و به سامان شد. «سوئی» و «تسویه» یعنی درست قرار گرفتن هر چیزی در جای خود. تسویه خلقت آدمی یعنی همه‌ی اجزا و اندام انسان سر جای خود راست و به سامان شده است. اما این آفرینش مدام رو به کمال و آراستگی و بهتر شدن رفت، تا به اوج خود رسید: **فَعَدَّلَهُ**، پس تعدیل شد. پس ابتدا «خلق» است، و سپس «تسویه» و در نهایت «تعدیل». «عدالت» هم، که با تعدیل هم ریشه است، یعنی هماهنگی بین اجزاء و امور. ما همه‌ی انداممان با هم کار می‌کنند. مثلاً وقتی که تنفس می‌کنیم، اکسیژنی که ریه‌مان می‌گیرد به قلب می‌فرستد و قلب هم اکسیژن را به سلول‌ها می‌رساند. و همین‌طور مثلاً کار گلبول‌های قرمز و سفید که با کار قلب هماهنگ شده است و همین‌طور مغز که بر کار اندام‌ها اشراف دارد و فرمان می‌دهد. همه‌ی اندام‌ها متعادل‌اند و هماهنگ با هم کار می‌کنند. نه آنکه هر کدام ساز خودشان را بزنند. این مجموعه همه یک نوا و آهنگدارند. بر این اساس، مرحله‌ی کامل‌تر تعدیل است؛ تعدیل بین اجزاء و عناصر وجودی.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ. مرحله‌ی چهارم ترکیب است. پس، خلق، تسویه، تعدیل و ترکیب. به هر صورتی که مشیتش ایجاب می‌کرده ترکیب کرده است. حیوانات دارای ترکیبات مختلف‌اند. مثلاً هر حیوانی چشم و گوش و قلب و ریه و دست و پا دارد، اما ترکیبی خاص. مثل انواع بی‌شمار ماهی‌ها که همه در اندام‌های اصلی مشترک‌اند، ولی هر کدام با یک ترکیب خاص. رنگ‌ها و شکل‌ها همه متفاوت و همه زیبا، اما هر کدام به صورتی متفاوت با دیگری. یا گل‌ها که همه برگ و ساقه دارند، ولی هر کدام به شکلی دیگر. این تنوع در آفرینش است که همه از «خلقت» آغاز شده و به مرحله‌ی «تسویه» رسیده و سپس به مرحله‌ی «تعدیل» و سرانجام هم «ترکیب» در صورت‌های مختلف. آیا دست تدبیر رب را در این آفریدگان نمی‌بینید؟ گفتیم که «ربوبیت» یعنی تدبیر و گرداندگی. در این آفرینشگری کرامت نمی‌بینی؟ آیا آفریننده‌ی اینها عظیم و کریم نیست؟ این زیبایی و کمال را چه کسی به جهان بخشیده است؟ پس، چه چیز تو را مغرور کرده و فریب داده؟ اگر از درک عالم دیگری که در پیش است عاجزی، به همین جهان نگاه کن. مثلاً به همین تک یاخته‌ی نطفه که از کجا به کجا رسیده است.

پس، سوره در آغاز از یک طرف چشم آدم را به روی عالم کلان کهکشان‌ها باز می‌کند و بعد از آن به کوچک‌ترین پدیده‌ها توجه می‌دهد. یعنی عظمت هم در بالاست و هم در پایین. و همه دلالت بر ربوبیت و کرامت آفرینشگر و پروردگار عالم دارد. چون ربوبیت و اداره کردن به تنهایی کافی نیست. هر اداره و سازمانی یا مملکتی را بالاخره یک کسی دارد اداره می‌کند، هر کشوری تحت لوای حکومتی است که امور آن کشور را به دست دارد، اما هر تدبیر و اداره کردنی را با کرامت و کریمانه نمی‌توان شمرد. خداوند در تدبیر خود کریم است.

در دعای افتتاح است که **اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ** . خدایا، ما در راه تو مشتاق دولتی کریم هستیم. **ثُمَّ نَعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ** . تا با آن اسلام و اهل آن عزت پیدا کنند. **وَ نَذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ** و نفاق و اهل نفاق زیر دست باشند، نه آنکه برعکس، فرادست و چیره باشند. **وَ تَجْعَلْنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ** پروردگارا، ما را در چنین دولتی از دعوت کنندگان به طاعت خود قرار ده. **وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ** و از لشکریان راه خود. پس، دولت «کریم» یعنی دولتی که هم امور کشور را به خوبی کفایت و اداره می‌کند و هم شخصیت‌پرور و خیرخواه و حق‌طلب و حق‌پرست است، نه تمامیت‌خواه و دیکتاتور و زورگو و متحجر و عقب افتاده و دچار هزاران آفت و انحراف دیگر. خداوند رئیس حکومتی کریم است و با کرامت جهان را دارد می‌گرداند. از او جز خیر صادر نمی‌شود. از این است که می‌گوید چه شده که مغرور و غافل شده‌ای از عظمت‌های آفرینش. **كَلَّا بَلْ تُكَدِّبُونَ بِالذِّينِ** . خیر، چنین نیست، بلکه نمی‌خواهید حقیقت را ببینید. **بَلْ تُكَدِّبُونَ بِالذِّينِ** . بلکه دین را تکذیب می‌کنید و دروغ می‌انگارید. منظور از «دین» اسلام نیست. دین یعنی جزا، پاداش، نتیجه‌ی عمل، حساب و کتاب. از سیزده باری که تعبیر **يَوْمَ الدِّينِ** در قرآن آمده، سه بار آن در همین سوره است، درحالی‌که در هیچ سوره‌ای بیش از یک بار نیامده. و این نشان می‌دهد که این سوره محور اصلی‌اش مسئله‌ی «یوم الدین» هست. «یوم» هم نه یک روز بیست و چهار ساعته، بلکه زمانی است که هر کسی نتیجه‌ی عمل خود را در آن مرحله می‌بیند. تصور ما از قیامت این است که یک روزی، که البته حالا حالا آمدنی نیست، همه می‌رویم پیش خدا و آنجا دادگاه و محکمه‌ای برپا می‌شود و خدا ما را احضار و سؤال و جواب می‌کند و بعد هم ما را یا به جهنم می‌فرستند یا بهشت. این تصور و توهم ماست. درحالی‌که قرآن قیامت و بهشت و جهنم را نتیجه‌ی عمل خود انسان می‌داند. در آن روز، هر کسی هر چه کاشته باشد همان را درو می‌کند. و این قانون را خدا نهاده است؛ مثل کار دانشجو در دانشگاه که تلاش خود دانشجویست که او را موفق به اخذ مدرک می‌کند و دانشگاه فقط برای گرفتن مدرک قوانین گذاشته است. درست است که استادان و مقامات دانشگاه حکم می‌کنند ولی حکم آنها در واقع براساس عمل دانشجویست. انسان نتیجه‌ی کار خودش را در قیامت می‌گیرد. پس، داوری به آن معنا که ما می‌پنداریم و با کارهای این عالم قیاس می‌کنیم در کار نیست. و این معنی را مرتب قرآن متذکر شده است. مثلاً از قول اهل بهشت، که از میوه‌های آنجا روزی داده می‌شوند، می‌گوید: **هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ**^۱ این همان است که از پیش روزی یافته ایم. یعنی اینها نتیجه‌ی کار خود ماست. در بهشت و دوزخ به اهل آن گفته می‌شود که این نعمت یا عذاب نتیجه‌ی عمل یا میراث خود شماست. بنابراین، اصل مطلب این است که شما دین را دروغ می‌پندارید و نمی‌توانید بفهمید که آینده‌تان بستگی به امروزتان دارد. این است که به فکر ساختن آینده‌تان نیستید.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ . درحالی که نیروهایی بر شما محافظ و نگهبان هستند و شما از نظر ما غایب نیستید. شما تحت نظارت سیستمی هستید که همه‌ی کارهاتان را دارد کنترل می‌کند. بارها و بارها قرآن این نکته را به صورت‌های مختلف یادآور شده است که هیچ چیز شما از نظر خداوند پنهان نیست. مثال ساده‌اش را می‌توان همین دوربین‌هایی دانست که الان در همه جا کار گذاشته‌اند و آدم هر جا که می‌رود از او فیلم گرفته می‌شود. مثلاً اگر اتومبیلش سرعت غیرمجاز داشته باشد، از روی فیلم آن شناسایی و جریمه می‌شود. حالا اینها سیستم‌های خیلی ابتدایی است و چه بسا چند سال دیگر با پیشرفت تکنولوژی حکومت‌ها چنان همه چیز را تحت کنترل بگیرند که هیچ کاری از نظرشان پنهان نماند. حال قیاس کنید کار ما را در پیشگاه خدایی که ما را خلق کرده بر چه منوال و مقیاس است. امروز خود بشر این نظارت را بر کارها دارد آن هم چنان ساده که به نظر ما پیش پا افتاده می‌آید. مثل همین دستگاه ضبط صوت، که دیگر برای ما عادی شده است. شگفت‌آور است که ارتعاش هوا بر روی نواری ضبط می‌شود و آن هر بار عیناً همان ارتعاش، یعنی همان صدا را باز می‌گرداند. به همین سان در دیوار عالم هم دایم دارند گفتار و رفتار و کردار ما را ثبت می‌کنند. و این حقیقتی است غیر قابل انکار. پس، محافظینی بر شما هستند، ولی شما آن را انکار می‌کنید.

كَرَامًا كَاتِبِينَ . نویسندگانی گرامی. یا بزرگوارانی نویسنده. اما نوشتن این نویسندگان با خودنویس و خودکار نیست. آنها اعمال شما را ثبت می‌کنند. و آنها نیروهای خوبی در طبیعت نیستند که دشمن شما و مخالفتان باشند و بخواهند برایتان پرونده‌سازی کنند، چون این با کرامت آنها منافات دارد و نظام خداوند کریمانه است. حتی در همین نظامات و قوانین بشری هم اگر کنترلی صورت می‌گیرد و فی‌المثل در خیابان‌ها دوربین نصب می‌کنند، آن را باید اقدامی مثبت در جهت پیشگیری مثلاً از جنایت و بمب‌گذاری شمرد، نه آنکه قصد دشمنی با مردم در کار باشد. این کار برای این است که اگر مثلاً از بانکی دزدی می‌شود، بتوانند سارق را تعقیب و دستگیر کنند. در ایران، حجاریان را که ترور کردند، فیلم ضارب و موتور ی را که از پارکینگ سپاه برداشته و پس از انجام دادن مأموریت به همان جا برگردانده بود، تصاویرش را خودشان در روزنامه‌ها منتشر کردند. ولی بعد البته در دادگاه دنیائی تبرئه‌اش کردند، اما وای به دادگاه آخرت که زد و بندی در آن نیست! دو سه هفته پیش هم روزنامه‌ها عکسش را که مقابل دانشگاه در تظاهرات بر ضد دانشجویان شرکت کرده بود چاپ کردند. بگذریم.

می‌گوید همه‌ی اعمال شما ثبت می‌شود، در حالی که شما این کاتبان گرامی را منکرید.

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ . تَفْعَلُونَ فعل مضارع است. یعنی آنها همه کارهایی را که می‌کنید می‌دانند. توجه کنید که مطالب به زبانی گفته شده که بشر عادی هزار و چهارصد سال پیش جامعه‌ای بی‌سواد و قبیلگی بتواند درک کند. نباید انتظار داشته باشیم که به‌زبان علمی امروز ما بیان شود. قرآن به زبان ساده و قابل درک و فهم برای همه سخن می‌گوید. تعبیر «نوشتن» به‌کار می‌برد تا عرب جاهلی آن را بفهمد. دیده‌اید که مردم بعد از نماز سر خود

را سمت راست برمی‌گردانند و سلام می‌کنند، که به عقیده‌ی آنها سلام به فرشته‌ای است که کار خوب آنها را می‌نویسند، و یک سلام به فرشته‌ی سمت چپ که کار بد آنها را می‌نویسد. ذهن مردم این است که یک فرشته بر شانه‌ی راست آنها نشسته و یکی دیگر بر شانه‌ی چپشان. تصورشان در همین حد است. البته ما هم بیشتر از آنها نمی‌دانیم. ما هم نمی‌دانیم این «نوشتن» چگونه است. فقط می‌دانیم که همه چیز نوشته یعنی ثبت می‌شود؛ اما از اینکه فرشتگان چگونه هستند و چه نیروهایی بر ما گمارده شده است و چگونه اعمال ما را ثبت می‌کنند، خبر نداریم.

اما چه نتیجه‌ای از آن می‌گیریم؟ إِنَّ الْآبَرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. نیکان و ابرار در متن نعمات‌اند. «نعم» مبالغه در نعمت است. کلمه‌ی فِی هم حکایت دارد از آنکه از نهایت نعمت برخوردارند. حالا این چه نعمتی است، نمی‌دانیم. هر چند که در سوره‌های دیگر قدری آن را باز کرده است.

وَأَنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ. «فَجَّار» مقابل ابرارند. فَجَّار یا فاجران آنهایی‌اند که به هر حریمی تجاوز کرده‌اند. هر پرده‌ی حرمتی را دریده‌اند و هر قانونی را زیر پا نهاده‌اند. لَفِي جَحِيمٍ اینها در زندان اعمالشان محبوس‌اند.

يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ. آنها نتیجه‌ی کارهایشان را، در روزی که هر کس نتیجه‌ی عملش را خواهد دید، خواهند گرفت. وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ. و آنها از این کردارهایشان غایب و ناپیدا نیستند. یعنی عمل هر کس چیزی نیست که او بتواند از عاقبتش فرار کند. هیچ کس قادر نیست که از نتیجه‌ی عملش غیبت کند، چون نتیجه‌ی کار هر کس در وجود خود اوست. هر کس هر کاری که می‌کند، بد یا خوب، در نفس خودش تغییر ایجاد می‌کند. پس، چطور ممکن است از آن بگریزد. در دعای «کمیل» می‌خوانیم که لَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ. خدایا، گریز از حکومت تو ممکن نیست. جایی نیست که من به آنجا بگریزم. ما همه در قلمرو حکومت خداوند هستیم. حضرت امیر (ع) می‌گوید: فَرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ.^۱ از خدا به‌سوی خدا بگریزید. یعنی از خشم خدا به رحمت او پناه ببرید. مثل کودک که از قهر مادر به محبت او می‌گریزد. هر عمل عکس‌العمل خاص خود را دارد. پس، رفتار خود را اصلاح کن تا به رحمت خدا پناه برده باشی؛ چون هیچ کسی پناهی جز او ندارد. وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ. هیچ کس از آنچه باید به آن برسد نمی‌تواند غایب شود. و «غائبین» اشاره به وضع امروز ما دارد، نه وضع و حال آینده‌ی ما. «غائبین» حال امروز ماست و ما از آنچه امروز هستیم نمی‌توانیم ناپدید شویم.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ. ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ. قرآن اغلب درباره‌ی معانی و مطالبی که درک و فهمش دشوار است، یا اصلاً به ادراک در نمی‌آید، تعبیر مَا أَدْرَاكَ می‌آورد. یعنی تو چه می‌دانی و چطور می‌توانی بفهمی؟ چنان که اگر طفل خردسالی سؤال سختی از شما بپرسد، مثلاً در مورد کامپیوتر، شما نمی‌توانید به او پاسخ دقیق بدهید و می‌گویید: ما ادریک ما الکامپیوتر!! تو چه می‌دانی که کامپیوتر چیست. یعنی او مقدمات و

اطلاعات اولیه را ندارد تا شما بتوانید برایش توضیح بدهید. به عبارت دیگر، زبانی را که مشترک میان شما و او باشد تا بتوانید مفاهیم پیدا نمی‌کنید. «یوم الدین» هم همین حکم را دارد و هنوز برای بشر قابل درک نیست. بنابراین، می‌گوید که تو چه می‌دانی که «یوم الدین» چیست. مثل همان اتفاقاتی که روزی در سراسر کیهان خواهد افتاد که علم بشر هنوز به آن نرسیده است. علم ما ناظر به چیزهایی است که اتفاق افتاده، نه چیزهایی که اتفاق نیفتاده است. علم فیزیک به ماورای فیزیک راه ندارد. و باز تکرار می‌کند که **ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ**. «ثُمَّ» از ادات زمانی است. یعنی در آینده و بعدها هم چطور ممکن است بفهمی که «یوم الدین» چیست.

با این حال، به قدری که لازم است و به درد ما می‌خورد از آن سخن گفته: **يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ**. روزی که هیچ کس مالک هیچ کس نیست در هیچ کاری. یعنی هیچ کس در توان ندارد که برای دیگری کاری کند، **وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ**. فرمان در آن روز از آن خداست. در جای دیگر هم آمده است که **لَمَنَ الْمُلْكُ الْيَوْمَ** امروز ملک و فرمانروایی از آن کیست؟ **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**.^۱ از آن خداوند یکتای بر همه چیره. در دنیا است که بشر اختیاراتی دارد و به اختیار خود عمل می‌کند و حاکم و محکومی وجود دارد، ولی در آخرت اینها تمام می‌شود اختیارات روز جزا همه با خداوند است. آن روز، روز عمل و اختیار ما نیست و فرمان یکی است و فقط از آن خداست.

در پایان این بحث، لازم است اشاره‌ای هم به مسئله‌ی شفاعت بکنم. مطلب را با این یادآوری شروع می‌کنم تا توجه کنید به این توصیه‌ی پیامبر (ص) به حضرت فاطمه (س) که: «فاطمه جان کار کن که من فردا برای تو هیچ کار نمی‌توانم کرد» به چه معنی است. یعنی آیا فردای قیامت پیامبر نمی‌تواند برای فرزند خودش، حضرت فاطمه شفاعت کند؟ آیا این توصیه روشن نمی‌کند که سرنوشت انسان به خود او تعلق دارد و هیچ کسی برای دیگری هیچ کاری در آخرت نمی‌تواند بکند؟ این توصیه در واقع رد شفاعت نیست، اما نشان می‌دهد شفاعت در همین دنیا تحقق پیدا می‌کند. واژه‌ی شفاعت از «شَفَع» به معنی پیوند خوردن و پیوستن است. اگر ما با کارهای خوب و شایسته پیوند داشته باشیم، همین کارهاست که به درد ما خواهد خورد و شفیع ما خواهد شد. اگر زندگی ما مانند زندگی پیامبر باشد والگوی گفتار و کردار پیامبر را شفیع و جفت خود ساخته باشیم، در حقیقت پیامبر شفیع ما شده است. اگر از انبیاء و اولیاء اطهار درس زندگی گرفته باشیم و راه آنها را رفته باشیم، معنی‌اش آن است که رویه و صفات آنها در ما تحقق پیدا کرده و لذا دلیل شفاعت و رستگاری را ما خود به آخرت برده‌ایم و بنابراین آنجا همان صفات از ما شفاعت خواهد کرد. پس، آنجا کسی به داد کسی نمی‌رسد، مگر عمل او که قبلاً خودش از پیش فرستاده است. این هم که می‌گوید شفاعت جز به «اذن» خدا نیست، یعنی جز از راه قانون الهی نیست. اگر معلمی به شاگردانش بگوید که اصلاً در فکر تقلب یا پارتی‌بازی نباشید، چون جز به اجازه‌ی من کسی به کلاس بالاتر نخواهد رفت، معنای «جز به

اجازه‌ی من» این است که تا شاگرد نمره نیاورد، امکان ندارد اجازه بدهم که به کلاس بالاتر برود. پس، شفاعت به این معناست که اگر در دنیا اعمال صالح و شایسته شفع وجودی انسان شده باشد، حتماً نتیجه‌اش را به‌طور طبیعی خواهد گرفت. حضرت امیر در نهج‌البلاغه می‌فرماید که بالاترین چیزی که می‌توان به شفاعت آن امیدوار بود قرآن است: **أَنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ** قرآن شافع و شفعی است که صد درصد شفاعتش پذیرفته است. می‌گوید در قیامت فرشته‌ای ندا می‌کند که امروز همه در گرو آن چیزی هستند که کشت کرده اند، **غَيْرَ حَرَّةِ الْقُرْآنِ**^۱ مگر کشت‌کاران قرآنی. یعنی کسانی که با قرآن کشت کرده‌اند. نه آنکه فقط قرآن خوانده و آن را حفظ کرده یا به تفسیر آن پرداخته‌اند؛ بلکه کسانی که قرآنی زندگی و عمل کرده‌اند. می‌گوید **أَنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ وَ قَائِلٌ مُّصَدِّقٌ** قرآن گوینده‌ی صادقی است که سخن و شفاعتش حتماً پذیرفته است. اما قرآن که حرف نمی‌زند. پس منظور این است که اگر کسی به کتاب خدا عمل کند، این بالاترین شفاعت برای او در آخرت است. پیروی او از قرآن همان است که با وجود او می‌تواند شفیع گردد.

این بود پیام این سوره. در خاتمه لازم می‌دانم به نقل توضیحی بپردازم که حضرت علی درباره‌ی آیه‌ی ششم این سوره داده‌اند، یعنی درباره‌ی این سخن خداوند که ای انسان، چه چیز تو را مغرور کرده است، مسئله این است که بشر نمی‌خواهد افق دیدش را بالا ببرد، فقط به دنیا فکر می‌کند و به این‌که در مدت عمر دنیایی‌اش راحت و آسوده به سر برد و این حقیقت را که اعمال امروزش آینده‌ی او را رقم می‌زند منکر می‌شود. حضرت، در خطبه‌ی ۲۲۳، درباره‌ی آیه **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ** می‌فرماید انسان در نافرمانی خدا هیچ حجتی ندارد و همه‌ی دلایل او باطل است. اینکه بگوید شیطان فریبم داد و گمراه ساخت، یا اینکه تصور غلط از کریم بودن خداوند و بخشایشگری او به اشتباهم انداخت هیچ کدام پذیرفته نیست. و **أَقْطَعُ مُعْتَرَّ مَعْزَرَةٍ** او از هر فریب خورده‌ای عذرش ناپذیرفتنی‌تر است، چون او به شناخت نفس خود نادان بوده است. **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذُنُوبِكَ وَ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ** ؟ ای انسان، چه چیز تو را به پروردگارت فریفته است؟ **وَمَا أُنْسَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ** ؟ چه چیز تو را واداشته که به این آسانی خود را هلاک کنی و سرنوشتی شوم برای خود بپذیری؟ **أَمْ مَا مِنْ دَانِكَ بُلُولٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ نَوْمٌ يَفْظُهُ** آیا درد تو درمانی ندارد و در پی خواب تو بیداری نیست؟ **أَمْ مَا تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ**؟ چرا به حال خودت دل نمی‌سوزانی تو که بر دیگران دل می‌سوزانی؟ **فَرُبَّمَا تَرَى الضَّاحِيَ لِحَرِّ الشَّمْسِ فَنُظِّلُهُ** تو بسا کسی را که زیر تابش آفتاب است به سایه ببری، **أَوْ تَرَى الْمُبْتَلَى بِالْمِمْضِ جَسَدَهُ فَتُبْكِي رَحْمَةً لَهُ فَمَا صَبْرَكَ عَلَى دَانِكَ وَ جَلْدَكَ عَلَى مُصَابِكَ** ؟ یا به حال کسی که بیمار است و درد می‌کشد اشک بباری، پس چگونه است که درد خود را آسان تحمل می‌کنی و بر مصیبت خود شکیبایی **وَ عَزَّكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ** و به جای آنکه بر عزای خودت بنشینی و بر نفست بگریی، این‌گونه آسوده و خشنودی؟ با آنکه مصیبت‌های دنیا، در برابر مصیبت‌های آخرت، ناچیز و گذراست. چرا به مصیبتی که

گرفتار آن هستی نمی‌اندیشی؟ وَ هِيَ أَعَزُّ النَّفْسِ عَلَيْكَ . درحالی‌که عزیزترین کس نزد تو خود تو است. وَ كَيْفَ لَّا يُوقِظَكَ خَوْفُ بَيَّاتِ نِعْمَةٍ چه‌گونه ترس از خطر شبیخون عذاب الهی بیدارت نمی‌کند؟ وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَذَارِجَ سَطَوَاتِهِ . درحالی‌که در راه خطا و معصیت گام برمی‌داری و در ورطه‌ی آنچه با طبیعت ناساز است افتاده‌ای. فُتَدَاوْ مِنْ دَاءِ الْفُتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ پس، تنبلی و سستی را که در دلت هست با عزم و اراده درمان کن وَ مِنْ كَرَى الْعَقْلَةِ فِي نَظْرِكَ بِيَقْظَةٍ و بکوش تا از این خواب غفلت بیدار شوی؛ چشم باز کن و حقیقت را بنگر. وَ كُنْ لِلَّهِ مُطِيعًا وَ بَذْكْرِهِ آتِسًا . مطیع خداوند باش و با یاد او انس بگیر. وَ تَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلَّيْكَ عَنْهُ إِقْبَالَهُ عَلَيْكَ . و به خاطر آور که در آن حال که تو از او دور شده‌ای، او به تو نزدیک می‌شود. یعنی خدا پیوسته به تو محبت و توجه دارد، ولی تو از او روی می‌گردانی و دور می‌شوی. يَدْعُوكَ إِلَى عَفْوِهِ وَ يَتَعَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ وَ أَنْتَ مُتَوَلِّ عُنْهُ إِلَى غَيْرِهِ . پروردگار تو دعوت می‌کند که بیا تا تو را پاک گردانم و بر تو ببخشم و لباس رحمت بر تو بپوشانم، و تو پشت می‌کنی و روی به غیر او می‌آوری. یعنی سراغ بندگان او می‌روی. فَتَعَالَى مِنْ قَوِيٍّ مَا أَكْرَمَهُ وَ تَوَاضَعْتَ مِنْ ضَعِيفٍ مَا أَجْرَاكَ عَلَى مَعْصِيَّتِهِ. شفگتا از نیرومندی که تا این حد کریم و بزرگوار است و ضعیف و ناتوانی که تا این اندازه پرجرئت و گستاخ در نافرمانی است! آن که مسلط است و قدرت دارد، تا این حد کرامت و محبت و رحمت نشان می‌دهد، و آن که ناتوان است با شوخ‌چشمی پشت می‌کند و ناز می‌فروشد. وَ أَنْتَ فِي كَنْفِ سِتْرِهِ مُقِيمٌ . در حالی که تو در پناه ستر و پوشش او مقیمی. او تو را پوشانده و حفظ کرده است. وَ فِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ . حرکت زندگی تو همه زیر چتر حفاظت و فضل اوست. هوایی که تنفس می‌کنی، خوراکی که می‌خوری، همسری که به او آرام می‌گیری و هر چیز دیگر که از آن بهره‌مند می‌شوی همه داده‌ی اوست. تو زیر ستر و سایه‌ی او پرورش می‌یابی. فَلَمْ يَمْنَعْكَ فَضْلُهُ وَ لَمْ يَهْتِكْ عَنْكَ سِتْرَهُ . با این همه، نه فضلش را از تو دریغ داشته است و نه آبروی تو را ریخته. و تو باز از او روی می‌گردانی، او کریمانه صبر می‌کند و بر تو می‌بخشاید. بَلْ لَمْ تَخُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطَرَفَ عَيْنٍ . و با این همه خطاها که از تو می‌بیند، حتی به‌قدر یک چشم به‌هم زدن لطفش را از تو باز نداشته است. فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا لَكَ أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ باز همچنان به تو نعمت بخشیده و گناهانت را پوشانده است. أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ يَا بَلَاهِي را از تو دور ساخته. فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطْعَمْتَهُ؟ پس، چه گمان داری درباره‌ی او اگر فرمانش ببری؟ آیا می‌پنداری اگر مطیع او باشی، زیانی خواهی برد؟ چه مشکلی است که نمی‌خواهی از او اطاعت کنی؟ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ هَذِهِ الصَّفَّةَ كَانَتْ فِي مُتَّقِينَ فِي الْفَوْءِ مُتَوَازِينَ فِي الْفُتْرَةِ به خدا سوگند اگر این رفتار میان دو تن بود که در پایه‌ی برابر بودند، یعنی دو نفر مساوی از حیث سن و و سال و قدرت و مقام، و یکی آن‌گونه عمل می‌کرد که خداوند می‌کند و یکی آن‌گونه که تو می‌کنی، لَكُنْتَ أَوَّلَ حَاكِمٍ عَلَى نَفْسِكَ بِذِمِّمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَسَاوِي الْأَعْمَالِ ، تو خود نخستین کسی بودی که بر ضد آن که مانند تو رفتار می‌کرد حکم می‌کردی و اخلاق و رفتار او را زشت و نکوهیده می‌شمردی. وَ حَقًّا أَقُولُ بِهِ رَاسْتِي وَ حَقُّهُ بِيَدِي مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ

این دنیا نیست که تو را فریفته و لکن بها اغتررت بلکه تو خود فریفته‌ی دنیا شده‌ای. و لقد كاشفك العظام و أدنك على سوا. دنیا به تو پند نیکو داده ، آگاهت ساخته. و لاهی بما تعدك من نزول الباء بجسمك و النقص في قوتك اصدق و اوفی من أن تكذبك أو تغرك و لرب ناصح لها عندك منهم و صادق من خبرها مكذب و لنن تعرفها في الديار الخاوية و الربوع الخالية لتجدنها من حسن تذكيرك و بلاغ موعظتك بمحلة الشفيق عليك و الشحيح بك. با بلاهایی که به جسمت رسانیده ، تو را خبر داده است که جوانی را پشت سر می‌گذاری. نقص و کاهشی که در نیرویت پدید آورده و روز به روز ضعیف‌ترت ساخته است، به زبانی راست‌تر از هر کس با تو سخن گفته. پس، به تو دروغ نگفته و فریبت نداده است. او ناصح تو است، اما چه بسا ناصح که به فریب کاری متهمش می‌کنند. اگر چشم بینا داشته باشی، شهرها و خانه‌هایی که متروک شده و ساکنانش از میان رفته‌اند و سرزمین‌هایی که رو به ویرانی نهاده‌اند ، روشن‌ترین و بهترین تذکر دنیا و نیکوترین موعظه اوست. پس، بهترین دوست و شفیق و هدایت‌کننده‌ی تو دنیاست. و لنعم دار من دنیا بسیار جایگاه خوبی است، ولی برای آن که : لم يرض بها داراً ، آن را جایگاه خود نگیرد. یعنی تو نباید راضی شوی که دنیا خانه‌ی همیشگی تو شود. پس، دنیا خانه‌ی خوبی است اما برای کسی که آن را موقت بداند. و محل من لم يوطنها محلاً و بهترین جای است برای کسی که آن را وطن خود نداند. و إن السعداء بالدنيا غداً هم الهاربون منها اليوم إذا رجفت الرأفة و حقت بجلالها القيامة و لحق بكل منسك أهله و بكل معبود عبثه و بكل مطاع أهل طاعته. فلم يجز في عدله و قسطه يومئذ خرق بصر في الهواء و لا همس قدم في الأرض إلا بحقه. فكم حجة يوم ذاك داحضة و علائق عذر منقطعة. فتحر من أمرك ما يقوم به عورك و تثبت به حجتك. سعادتمندان فردا آنان‌اند که امروز از دنیا گریزان‌اند. و اما روزی که قیامت به پا شود، با همه هولناکی‌اش، پیروان هر دینی به آن و عبادت کنندگان به معبودشان و هر مطاعی به طاعتش باز می‌گردد و می‌پیوندند. در آن روز، در میزان عدل الهی، حتی نگاهی که به آسمان کرده باشی یا یک گام آرام که در زمین برداشته باشی بی‌حساب و جزا خواهد ماند. پس، بسا عذرها و حجت‌ها که آن روز رد کرده شود و از تو نپذیرند. پس، بکوش که عذر امروزت برای فردا نیز پذیرفته باشد و حجتت ثابت شده باشد.

و بعد می‌افزاید- و این نکته‌ی بسیار مهمی است- که خذ ما يبقى لك مما لا تبقى له. از دنیایی که برای آن باقی نمی‌مانی، چیزی بگیر که برای تو باقی بماند. بدان که دنیا به کسی وفا نکرده و هیچ کسی را نزد خود تا ابد نگاه نداشته است. و تيسر لسفرك خود را برای سفری که در پیش داری آماده کن؛ و شیم برق النجا و به برق نجات چشم بدار، مانند آن که به آسمان نگاه می‌کند تا یک دم روشنی تندر راه را به او نشان دهد و او دو گام به جلو بردارد. «برق نجات» یعنی همان هشدارهای آگاه‌کننده و هدایت‌های الهی. و ارحل مطايا التشمير. آن‌گاه زین مرکب کوشش تند و تیز را آماده ساز. آن که اسب را زین می‌کند یعنی آماده است که سوار شود و تاخت بردارد. این سخنان همه تشبیهاتی است متناسب با زمان.

شرحی بر سوره انفطار (۸۲) _____ ۱۵

باری، آماده‌ی سفر باش و چشم بر برق نجات داشته باش که راه را روشن کند و بر مرکبت بنشین و تاخت بزنی. ان شاء الله خداوند توفیق سوار شدن بر مرکب «تشمیر» را به همه‌ی ما عنایت فرماید. صدق الله العلی العظیم.